



انجمن علمی ایران

دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان



معاونت فرهنگی اجتماعی

دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

راگه نامه

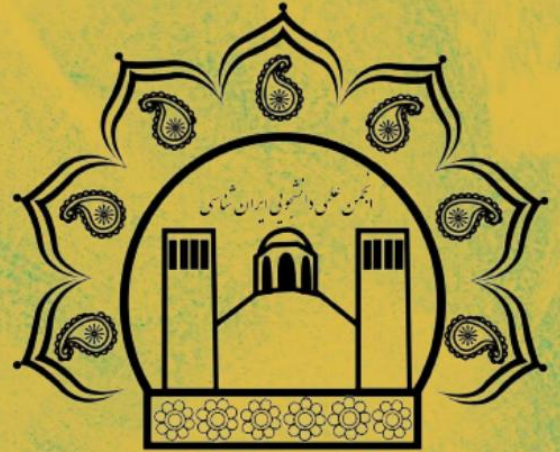
گاهنامه انجمن علمی دانشجویی ایران شناسی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

شماره دوم آذر ماه 1401



کرمان_بادگیر کاروانسرای وکیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

راگه نامه

گاهنامه انجمن علمی دانشجویی ایران شناسی دانشگاه
ولی عصر (عج) رفسنجان

شماره دوم آذرماه 1401

سر دبیر :

علیرضا باقری پور

مدیر مسئول :

علیرضا باقری پور

هیئت تحریریه :

محدثه عرب

طراحی و صفحه آرایی : محمدحسین رضازاده

2

سخن سردبیر

3

اسناد ایران شناسی

5

مشاهیر ایرانی

9

اماکن ایرانی

11

مصاحبه

18

اخبار

سخن سردبیر



با سلام

با آن که نیم سال اول سال تحصیلی 1401-1402 را گذرانده ایم، بازگشت به کلاس

درس های حضوری پس از دو سال آموزش مجازی را خدمت تمام دانشجویان تبریک و خیرمقدم عرض می گوئیم، آرزوی موفقیت برای تمامی عزیزانی که با علاقه مشغول به تحصیل هستند را داریم.

ما در بررسی تاریخ با دو مولفه مهم مواجه هستیم، زمین و زمان رخداد ها که تاروپود تاریخ هستند، با بررسی شان

تاریخ، تاریخ را به شکلی نوین بازسازی کنیم. ما تلاش می کنیم تا با روشی بدیع به سراغ بخش های تاریک تاریخ مان رویم، منابع و روایت ها را بازخوانی کنیم و با تاباندن نور به وقایع مختلف خوانش صحیحی از گذشته ارائه بدهیم. دور از تعصب و دور از سوگیری، شخصیت ها و وقایع را در بستر زمانی خودشان ببینیم و به گونه ای در تاریخ سفر کنیم که گویا در همان زمان زندگی می کنیم.

ما در تلاشیم که رویکردی روشمند در مطالعه و بازخوانی تاریخ داشته باشیم، جای خالی روش دقیق و علمی در برخورد ما ایرانی ها با تاریخمان به وضوح حس میشود و روش های غیر علمی باعث دل زدگی ما از تاریخ شده. در بین ما ایرانیان شاید عمر بازخوانی روشمند تاریخ بیش از چند دهه نباشد که نتایج آن هم عموماً در هزارتوی مجله های تخصصی آکادمیک باقی مانده و هنوز بخشی از حوزه عمومی نشده است.

ما در شماره (دوم) فصل نامه، راگه نامه و در ادامه مسیری که پیش گرفته ایم در تلاشیم که تا با تعهد به رویکرد روشمند در بررسی تاریخی خوانش صحیحی از گذشته مشترک مان ارائه کنیم، طی این مسیر به

تنهایی برای ما میسر نیست ما صرفاً شروع کننده هستیم به ثمر نشستن کاری که

در این فصلنامه شروع کردیم نیازمند حرکتی جمعی ست، همراه ما باشید و امیدواریم که

در ادامه شما هم به ما بپیوندید.



اسناد ایران شناسی

ایران شناسی ایرانی در قرن اخیر مورد توجه بسیاری از نهادها و سازمان‌ها دولتی و غیر دولتی قرار گرفته است. اوج توجه به ایران شناسی، ایرانی مربوط به دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی است. در این مقطع تلاش‌های زیادی جهت گسترش ایران شناسی در ابعاد مختلف شکل گرفت. از جمله این تلاش‌ها، تشکیل کنگره‌های بین‌المللی با شرکت ایران شناسان مشهور از تمام نقاط جهان بود.

کنگره مطالعات میترایی با یک موضوع خاص ایران شناسی توجه جهانیان را به خود جلب کرد و نتایج مهمی برای ایران شناسی ایرانی در برداشت.

نشریه راگه‌نامه انجمن علمی ایران شناسی دانشگاه ولیعصر رفسنجان که یک نشریه دانشجویی در زمینه ایران شناسی است، به هدف آگاهی بخشی درباره مطالعات ایران شناسی در آن مقطع بخشی از یک سند مربوط به کنگره مزبور را منتشر می‌کند:

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، و مطبوعات فارسی و مطبوعاتی که بزبانهای خارجی در ایران منتشر میشوند، در تمام مدت برگزاری کنگره با علاقه بسیار جریان آنرا بصورت گزارشها، عکسها، مصاحبه‌ها و رپرتاژهای متعدد باطلاع عمومی رسانیدند، و بدین مناسبت کتابخانه پهلوی کمال سپاسگزاری اعضای کنگره را بپهه آنان تقدیم میدارد.

دانشمندان عضو کنگره

شخصیت گرانمایه علمی اعضای کنگره، مسلماً یکی دیگر از علل اساسی موفقیت فراوان این کنگره بود، زیرا شرکت دانشمندان از قبیل سرهارولد بیلی، گیرشمن، کامرون، دوشن گیمین، فرای، مایر هوفر، کانگا که شهرت بین المللی دارند، و همکاران عالیقدر ایرانی آنها طبعاً ضامن موفقیت هر کنگره علمی است.

فهرست کامل اسامی دانشمندان ایرانی و خارجی عضو کنگره و شرح حال و بخصوص فهرست آثار و تتبعات و تحقیقات آنان در باره ایران، بزودی در نشریه خاصی همراه با گزارش کامل کار کنگره توسط کتابخانه پهلوی انتشار خواهد یافت، و بنابراین تصور نمیرود در اینجا احتیاجی به توضیح بیشتر در این باره باشد.

جای گزارشهای کنگره

بطوریکه گفته شد، مجموعه بهترین سخنرانیها و مقالاتی که در کنگره جهانی پژوهشهای میترایی ایراد یا عرضه شده است، بزودی در نشریه خاصی ایران شناسی کتابخانه پهلوی بنام (یادنامه فرهنگی جشن شاهنشاهی ایران) بصورت دو یا سه جلد کامل از این نشریه (هر جلد در ۵۰ صفحه) بچاپ خواهد رسید. این نشریه از سه سال پیش، بصورت معتبرترین نشریه ایران شناسی عصر حاضر، تحت سرپرستی علمی گروهی از ۲۴ دانشمند درجه اول ایران شتاس سراسر جهان و شورای فرهنگی سلطنتی ایران و سازمان یونسکو از طرف

اسناد ایران شناسی

کتابخانه پهلوی منتشر میشود ، و دبیرخانه اروپائی آن در دانشگاه لیژ زیر مسئولیت پرفسور دوشن گیمن ایران شناس نامی و محقق معروف آئین های باستانی ایران قرار دارد . در هر شماره این نشریه ۴۰ تا ۵۰ مقاله علمی و تحقیقی عالی از برجسته ترین دانشمندان جهانی محقق تاریخ و فرهنگ ایران بچاپ میرسد و توسط مؤسسه معروف هلند در سراسر جهان توزیع میشود .

بدین ترتیب اختصاص دو جلد کامل این نشریه در یک هزار صفحه به درج گزارشهای علمی کنگره پژوهشهای میترائی ، امکان چاپ در حدود یکصد مقاله عالی تحقیقی را در این باره بعنوان حاصل علمی کار کنگره کنونی تهران خواهد داد . کلیه این مقالات پس از انتشار متن اصلی آنها در این مجموعه ، بفرسی نیز ترجمه و توسط کتابخانه پهلوی بچاپ خواهد رسید . علاوه بر این نشریه ، از سال آینده مجله علمی مستقلی " بنام نشریه مطالعات مهرشناسی " بصورت مجله رسمی " انجمن پژوهشهای میترائی که طبق تصمیم کنگره میترائی بصورت یک انجمن دائمی مطالعات مهرشناسی در دانشگاه منچستر تشکیل میشود ، هر سال دو شماره انتشار خواهد یافت ، تا همواره تازه ترین اطلاعات و پژوهشهای مربوط به این رشته از تاریخ و فرهنگ ایران در آن منعکس گردد . ریاست افتخاری هیئت علمی و تحریریه این نشریه به پیشنهاد هیئت رئیسه کنگره میترائی با مدیر عامل کتابخانه پهلوی خواهد بود .

جمع آورنده

دکتر محمد کشاورز

محترم اسکندری

محترم اسکندری، زنی که ازش به عنوان پایه گذار جمعیت نسوان وطنخواه ایران اسم بردیم یکی از همان زن های مستعد و جسور بود که به هیچ وجه نمی خواست در برابر این شرایط ناعادلانه تسلیم شود. شاید چون محترم خانم از نوادگان عباس میرزا و دختر یک مشروطه‌خواه پیشرو به اسم محمد علی میرزای اسکندری از موسسان انجمن ادمیت بود. او وقتی یک دختر کم سن و سال بود با چشمان خودش می دید که چطور منزل پدری تبدیل به محفل مبارزین و آزادی‌خواهان زمانه شده، که از قضا ایشون هم با این که یک دختر بود اما از طرف پدرش اجازه داشت که در آن محافل شرکت کند و به صحبت های آزادی خواهان درباره عدالت و آزادی و قانون و تبعیض گوش دهد و از همه مهمتر اینکه حتی میتوانست درباره همه این مسائل با آنها گفت‌وگو کند. خیلی دور از ذهن نبود که محترم خانم قصه ما در بزرگسالی خودش هم تبدیل به انسانی دغدغه مند و مسئول نسبت به جامعه شود.

او مدتی به تدریس مشغول شد و مدتی نظامت مدرسه دخترانه‌ای را برعهده داشت. او که از دستاوردهای انقلاب مشروطه برای زنان مأیوس شده بود در سال ۱۳۰۱ به همراهی تعدادی از زنان پیشرو در تهران جمعیت نسوان وطنخواه را تأسیس کرد. او به سخنرانی، اداره نشریه انجمن و برنامه‌ریزی راهپیمایی‌های اعضای جمعیت می‌پرداخت.

مشاهیر ایرانی

اوایل بهمن ماه سال 1301 خورشیدی بود که زنی به اسم محترم اسکندری به همراه جمعی از زنان روشن فکر تهرانی جمعیت نسوان وطن خواه ایران را تأسیس کردند. این اتفاق یعنی شکل‌گیری این جمعیت چیزی حدود ۱۶ سال بعد از انقلاب مشروطه و در ادامه خواسته ها و تلاش های زنان جسور آزادیخواهی رخ داد که زمان انقلاب مشروطه علیرغم تمام موانع اجتماعی فرهنگی که سر راهشان بود اما همیشه سعی می‌کردند تا همپای مردها در جریان انقلاب مشارکت داشته باشند، چون علاوه بر خواسته های کلی که انقلابیون داشتند این زن ها هم یک سری مطالبات اولیه داشتند که همیشه از طرف حکومت ها مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود و زن ها تصور می کردند اگر حکومتی روی کار بیاید که اساس آن قانون باشد به این خواسته ها و مطالبات توجه می کند و تغییر چشمگیری هم در وضعیت آنها ایجاد میشود.

اما واقعیت این است که بعد از پیروزی انقلاب مشروطه چنین اتفاقی رخ نداد. شاید تنها دستاوردی که انقلاب برای زن ها داشت این بود که کاری کرد تا آنها بتوانند از خواست ها و مطالبات خود که همیشه پشت درهای بسته انجمن ها و محافل سری حرف میزدند را به عرصه عمومی بیاورند و مقداری آزادانه تر و شجاعانه تر راجع به آنها صحبت کنند. اما این چیزی نبوده که آنها انتظارش را داشتند و برایشان دستاورد خیلی کمی محسوب شد، با این حال این مسئله باعث نشد که آنها ناامید شوند یا بخواهند از مسیرشان عقب نشینی بکنند، تصمیم گرفتند تلاش هایشان را به شکل‌های دیگری ادامه بدهند.

مشاهیر ایرانی

هدف محترم اسکندری از این کاری که انجام داده بود این بود که سعی داشت حاضرین در آن جمع را ترغیب کند که برای رفع این عقب‌ماندگی قدمی بردارند، به نظر او این عقب‌ماندگی عواقب خطرناکی برای جامعه داشت و خوشبختانه به هدف خود میرسد، مهمان‌ها که همگی از طبقه خودش بودند و فهم مشترکی از دغدغه‌های همدیگر درباره وضعیت زن‌ها داشتند، شدیداً تحت تأثیر محترم خانم قرار گرفتند و قول دادن هر کاری برمیاد برای بهتر شدن شرایط اجتماعی فرهنگی زن‌ها انجام بدهند. همین نقطه شروع فعالیت‌های جمعیت نسوان وطنخواه ایران، جمعیتی که از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۴ علیرغم اینکه دوره‌هایی از رکود را تجربه کرد و در ترکیب اعضا هم تغییرات ایجاد شد سرپا موند و علاوه بر تمام فعالیت‌های مرسوم که اون موقع تشکل‌های زنان انجام می‌دادند به یک سری اقدامات بی‌سابقه دست زدند.

ما با بررسی جمعیت نسوان وطن خواه متوجه تمایلات سوسیالیستی کمرنگی که بین بعضی از اعضای جمعیت وجود داشت میشویم که این تمایلات بر می‌گشت به پیشینه فکری سیاسی خانواده‌های اعضای آن مثلاً،سلطان سلیمان میرزا اسکندری بنیانگذار و رهبر فرقه سوسیالیست، پسر عموی محترم اسکندری بود و خیلی طبیعی بود که زنان خانواده اسکندری که عضو جمعیت نسوان هم بودند تحت تأثیر تفکرات سلیمان میرزا بوده باشند.

محترم اسکندری

آن‌ها در یکی از راهپیمایی‌ها اقدام به سوزاندن جزوه‌هایی علیه زنان کردند که منجر به دستگیری او توسط مأموران حکومت شد اما نام او را نیز بر سر زبان‌ها انداخت. او به تأسیس مدرسه برای زنان بزرگسال و تبلیغ برای مصرف کالاهای ملی نیز می‌پرداخت.

روزی که جمعیت نسوان وطنخواه ایران به صورت رسمی پایه‌گذاری شد. محترم اسکندری مدیر مدرسه شماره ۳۵ دولتی تهران بود و در روزی که دانش‌آموزان امتحان داشتند از یک عده از زنان روشنفکر شهر دعوت کرد که به عنوان ناظر امتحان دانش‌آموزان به مدرسه بیایند. این کار که مدارس از خانم‌ها دعوت می‌کرد تا به مدرسه بیایند یک شیوه متداول بود که آن زمان موقع برگزاری امتحانات در مدارس دخترانه اعمال می‌شد و این خانم‌ها هم دعوتش را پذیرفتند .

بعد از امتحان بچه‌ها، محترم خانم، برای اون خانم‌ها شروع کرد به سخنرانی کردن، سخنرانی محترم خانم درباره وضعیت زنان اروپایی بود از دستاوردها ترقیات زنان اروپایی حرف زد و وضعیتشان را با وضعیت زنان ایرانی مقایسه کرد که نتیجه اون قیاس خیلی خوشایند نبود چون حکایت از عقب‌ماندگی زنان ایرانی از قافله پیشرفت و آگاهی داشت .

محترم اسکندری

محمدحسین خسروپناه نویسنده کتاب جمعیت نسوان وطن خواه ایران به خوبی به این نکته اشاره می‌کند که ما برای اینکه بفهمیم کاری که اونروز این زن‌ها انجام دادن چقدر بزرگ و ارزشمند بود لازم است به یاد بیاوریم که اونها در چه سالی دست همچین کاری زدند؟ صد سال پیش یعنی زمانی که جامعه با این کارها از طرف زن‌ها کاملاً بیگانه بوده و پذیرش و حمایتی در کار نبود.

ماموران بدون فوت وقت آمدند و این زنان را دسته جمعی به نظمیه بردند برای بازجویی، در نظمیه زن‌ها به شکل تحسین برانگیز و شجاعانه از کاری انجام داده بودند دفاع کردند. محترم اسکندری خیلی قاطع سینه به سینه بازجوی خود ایستاد و گفت: «ما هرکاری کردیم برای دفاع از آبروی مادرها و خواهرهای شما هم بوده است، ما هم مثل تمام آدم‌ها عقل داریم و مکار نیستیم.» ظاهراً لحن مجاب‌کننده و پاسخ‌های قاطعانه زن‌ها شدیداً افسران نظمیه را تحت تأثیر قرار داد به طوری که تلویحاً به زن‌ها فهماندند که بهشان حق میدهند. البته برخی معتقدند که اینکه نظمیه چی‌ها خیلی به این زن‌ها سخت نگرفتند به خاطر موقعیت سیاسی اجتماعی خانواده آنها بوده مثلاً می‌گویند اون موقع یکی از پسر عموی‌های محترم اسکندری خیلی در نظمیه نفوذ داشته و همین میتونست یکی از عوامل آزادی آنها بوده باشد.

مشاهیر ایرانی

عمده فعالیت‌های این جمعیت حول محور سخنرانی‌ها می‌چرخید و به خاطر همین رویکرد توسط شخصیت‌ها و تشکل‌ها مورد انتقاد قرار گرفتند منتقدین می‌گفتند: «این خیلی خوبه که اعضای جمعیت میتوانند اینقدر زیبا و جذاب صحبت بکنند ولی بالاخره نتیجه ملموسی هم باید از این همه سخنرانی حاصل بشود.»

در زمستان سال ۱۳۰۲ محترم اسکندری برای اینکه موجودیت جمعیت به شکل جدی‌تری به همه نشان بدهد و ثابت بکند که فعالیت‌های جمعیت صرفاً معطوف به سخنرانی و شعار و تلاش‌های بی‌نتیجه نیست، دست به اقدام بی‌سابقه انقلابی زد. ماجرا از این قرار بود که آن روزها در تهران جزوه‌ای به اسم مکر زنان چاپ شده بود و داشت دست به دست بین مردم می‌چرخید و همانطور که از اسمش پیداست این جزوه، جزوه توهین‌آمیزی درباره زن‌ها بود. خبر این اتفاق به گوش اعضای جمعیت نسوان وطن خواه میرسد و آنها با هم مشورت می‌کنند که حالا در قبال این اقدام توهین‌آمیز چه واکنشی باید نشان بدهد که در نهایت به سرکردگی و تشویق محترم خانم، یک روزی در ساعت ۱۰ صبح روز زمستانی سال ۱۳۰۱ خورشیدی بوده چند نفر از جمعیت نسوان با چادر و روبنده به میدان توپخانه رفتند، انجا جزوه‌ها را به هوای خریدن از دست پسر بچه‌های روزنامه فروش در آوردند و همه‌شان را جلوی اداره نظمیه انداختند و همانجا همه را آتش زدند. این اتفاق در نوع خودش یک اتفاق بی‌سابقه در تاریخ جنبش زنان محسوب می‌شد.

مشاهیر ایرانی

محترم اسکندری

صدیقه دولت آبادی در سوگ محترم نوشت: «حادثه مولمه مرحومه محترم خانم اسکندری آن قدر خاطر مرا افسرده کرده که شرحش را نتوان داد، چون که من خوب قدر زحمات آن دختر شجاع ایران را می دانم و فقدان او را یک بدبختی بزرگ تصور می کنم. بله، فداکاری های او قابل تقدیر است. فراموش نمی کنم که مکرر در کنفرانس ها او را مورد سخریه قرار می دادند. به گوش خود می شنید و ابداً تکدر خاطر حاصل نمی کرد. با عزم ثابت و قدم قوی بازو رو به مقصود می رفت. در عمر خودم این اول زن ایرانی بود که دیدم خسته نشد و فکر خود را تعقیب کرد. امیدوارم خواهران وطنی ام نگذارند زحمات آن زن محترمه از بین برود و اساس مقدس هیئت از هم نپاشد»

دفتر زندگی این بانوی فعال با اراده ایرانی اینگونه بسته شد، اما همچنان اهداف و فعالیت های او در جمعیت نسوان وطنخواه ایران تا سال های بعد دنبال شد.

مرداد ماه سال ۱۳۰۳ خورشیدی برای جمعیت نسوان وطنخواه یه تغییر مسیر بزرگ به همراه داشت محترم اسکندری که از بچگی در ستون فقراتش مشکل جدی داشت و پزشکان هیچوقت نتوانسته بودند برای درمانش کاری بکنند، باز هم از همون ناحیه که احساس ناراحتی جدی می کرد و به همین خاطر هم تو بیمارستان بستری شد. اما تلاش ها برای درمانش به نتیجه نرسید و دست آخر محترم قصه ما با آن اراده قوی و روحیه خستگی ناپذیر در تیر 1304 در حالی که فقط ۲۹ سالش بود از دنیا رفت.

اراده قوی و روحیه خستگی ناپذیر محترم اسکندری اونجایی بیشتر به چشم میاد که ما میفهمیم او در تمام این سال ها مدام داشت با مشکل ستون فقراتش دست و پنجه نرم می کرد و با وجود خمیدگی که روی پشتش در اثر همین بیماری ایجاد شده بود، حتی یک روز هم حاضر نبود کار و فعالیت در حوزه زنان را تعطیل کند و اتفاقاً چقدر بخاطر همین مشکل یعنی همین خمیدگی روی کمرش از طرف مخالفان مورد تمسخر و طعنه قرار می گرفت همه جا هیچ کدام از اینها باعث نشد چیزی از اراده اش کم شود یا اعتماد به نفسش رو از دست بدهد.

اماکن ایرانی

تخت درگاه قلی بیگ



تخت درگاه قلی بیگ مقبره رئیس ایل افشار و از امرای کرمان به نام قلی بیگ در دوره صفویه است.

این بنا یکی از زیباترین آثار تاریخی و دیدنی های استان کرمان محسوب می شود، که در جنوب شرقی کرمان و جنوب کوه قلعه دختر قرار دارد و کنار بزرگترین جنگل دست کاشت ایران ساخته شده است. از طرفی دیگر، عمارت تخت درگاه قلی بیگ نزدیک به گنبد جبلیه، ارگ های تاریخی قلعه دختر و قلعه اردشیر است، همجواری این بناهای تاریخی در کنار هم مثل کامل گردشگری کرمان را تشکیل می دهد و باعث شده است که کار بازدید از آنها برای گردشگران راحت تر شود.

این بنا به صورت یک تخت با عمارتی مکعب شکل در وسط با طاق نماهایی در چهار طرف احداث شده است. استاد باستانی پاریزی می نویسد: درگاه قلی بیگ در جوار باغ بیرم آباد در دل کوه، ساختمان زیبایی به وجود آورد و در پایین کوه نیز دریاچه ای ایجاد کرد و آب قریه ی سرآسیاب را با مجراییی که در دل سنگ کنده بود به پایین دریاچه رساند، آثار دریاچه هنوز باقی است.

عمارت تخت درگاه قلی بیگ خوشبختانه از حوادث و بلاهای طبیعی و یا حمله قوم های مختلف در امان مانده است و مانند الماس درخشان بر فراز شهر کرمان می درخشد.

اطلاعاتی از فعالیت های درگاه قلی بیگ در زمان حکومت او مشخص نیست، اما در سال 1108 هجری قمری فوت شد و در عمارت تخت درگاه قلی بیگ، او را به خاک سپردند. سنگی از جنس مرمر بر روی مزار درگاه قلی بیگ قرار دارد که صلوات بر دوازده امام را با خط ثلث روی آن حکاکی کرده اند و بالای سنگ نام متوفی نوشته شده است.



اماکن ایرانی

تخت درگاه قلی بیگ



در آرامگاه تخت درگاه قلی بیگ چند تن دیگر از بزرگان این طایفه به نام های مجدالاسلام ، محمود دبستانی و دختر پرویز دبستانی مدفون شدند. قلی بیگ تنها فرد معروف از ایل افشار بود که طی 150 سال بعد از گنجعلی خان نامش بر سر زبان ها باقی ماند.

تخت درگاه قلی بیگ به وسیله همسر محمد اسماعیل خان وکیل الملک ، موسوم به کربلایی تعمیر شد و امروزه جاده ای از کنار تخت به طرف مسجد ساحل الزمان کشیده شده است.

تخت درگاه قلی بیگ در تاریخ 25 اسفند 1379 با شماره ثبت 3635 در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید.

تخت درگاه قلی بیگ بنایی تاریخی و زیبا و از یادگاران دوره ی صفوی در استان کرمان است که شکوه و استوار در فراز کوه خودنمایی می کند. بنایی که در گذر سال ها و حتی در دوران یورش افغان ها به کرمان نیز تخریب نشد اما در دوران شیوع کرونا این اثر تاریخی از تخریب بی نصیب نماند و برای مدتی نسبت به مرمت آن بی مهری نشان داده شد، اما پس از کشاکش های رسانه ای به همت اداره کل میراث فرهنگی و دوستداران بناهای تاریخی مورد بازسازی قرار گرفته و اکنون به عنوان مکانی زیبا برای بازدید علاقه مندان تدارک دیده شده است.



مصاحبه با

دکتر سمیه خانی پور

بررسی های تاریخی نشان می دهد که موقعیت جغرافیایی و تمدنی ایران در مسیر راه های تجاری، در تلاقی سه قاره و در میانه تمدنهای بزرگ (از چین تا روم) موجب شده است که مردم ایران همواره با اقوام گوناگون از یونان و عرب گرفته تا ترک و تاتار ... برخورد داشته باشند؛ تا آنجا که ایران را گذرگاه حوادث یا چهارراه تاریخ دانسته اند که شرق و غرب را به هم متصل می کند. کمتر جایی می توان یافت که تا این اندازه آرامش سیاسی و اجتماعی و در نتیجه فرهنگ آن، دستخوش حملات اقوام مختلف قرار گرفته باشد. جنگ های مداوم با همسایگان، نمودی از اهمیت و نقش ژئوپولیتیکی ایران در طول تاریخ است. به این دلیل، هویت ایرانی همواره در تقابل با بیگانه شکل گرفته است؛ ایران در مقابل انیران، ایران در برابر توران، عجم در مواجهه با عرب، تاجیک در منازعه با ترک و ... طبیعی است که تقابل نظامی با خود دادوستد فرهنگی نیز همراه دارد. از سوی دیگر، تنوع اقلیمی و آب و هوایی فلات ایران و مناسبت آن با زندگی ایلی در راستای تنوع معیشت، به برخورد فرهنگ ها و حتی یک دست نبودن چهره ظاهری ایرانیان مدد رسانده است. از این رو، طرح ملت واحد و همگن که برخی بر آن پای فشرده اند، در عالم واقع وجود نداشته است. به دلیل آمیختگی اقوام و نژادها و نیز دادوستد مداوم فرهنگی با دنیای پیرامون، فرهنگ ایرانی شکل رنگارنگی به خود گرفته است؛ تا آنجا که تجلی این تنوع و ترکیب در تمامی مظاهر فرهنگی از معماری و هنر تا شعر، موسیقی و ... دیدنی است. اما، به رغم این تنوع و تحول مداوم، یک جریان گسترده فرهنگی بر این قلمرو حاکم بوده است که در عین کثرت ظاهری، وحدت درونی آن موج سبب شده است که هویتی کم و بیش یکپارچه از ایرانیان در گذرگاه تاریخ ترسیم گردد. مکانیزم این وحدت و یکپارچگی در برابر فشارهای مختلف عبارت از گشادگی فرهنگی و گزینش حساب شده عناصر بیگانه و سازگاری خلاق با محیط و فشارهای پیرامونی بود که موجب بقا و حفظ هویت ایرانی شد. از این رو، در تاریخ فرهنگ ایران شاهد نوعی تداوم در عین تحول هستیم. با تمام این تفصیلات، نیاز به شناخت فرهنگ فعلی ما با هر هدفی ضرورت بازنگری در گذشته این فرهنگ را ایجاب می کند، زیرا فرهنگ ریشه در گذشته دارد و نگاه به وضع فعلی بدون توجه به گذشته، باعث سردرگمی خواهد شد. جهت بررسی و شناخت تاریخی هویت ایرانی اسلامی بایسته است آنرا در ارتباط با سه نقطه عطف مهم تاریخی ایران بررسی کنیم زیرا شکل گیری این مهم با این سه نقطه عطف، ارتباط مستقیم و بلافصل دارد.

1- ورود اسلام به ایران

2- شکل گیری حکومت صفویه در ایران

3- جنبش مشروطه



به مناسبت هفته پژوهش مورخ 23 آذر ماه 1401 کارگاه آموزشی هفته پژوهش در دانشکده ایران شناسی با موضوع «بررسی هویت ایرانی-اسلامی» با سخنرانی سمیه خانی پور عضو هیئت علمی دانشکده ایران شناسی انجام شد. در ذیل به مشروح این سخنرانی پرداخته شده است:

مقدمه

هویت ملی پدیده ای مدرن است که در بطن مدرنیته و الزامات جهان جدید پدید آمد. اما در برخی از جوامع، این هویت و آگاهی ملی صرفاً محصول مدرنیته نبوده، ریشه در گذشته های دور دارد. ایران از جمله این جوامع است. از سویی نظر به اینکه مقوله فرهنگ امری پویا و مستمر است. شناخت وضعیت فعلی آن، منوط به آگاهی از پیشینه و سیر تاریخی آن خواهد بود، زیرا هر شناختی از گذشته، پیش زمینه ای برای گذر به آینده است. به همین دلیل، تعمق و بازنگری به فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی، نه برای تفاخر به باورهای گذشته و تجلیل صرف از آن، بلکه برای ریشه یابی عناصر سازنده فرهنگ امروزی ما امری ضروری است. همچنین، سخن دوباره از فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی، از آن رو است که چالش تمدن مدرن، هیچ جامعه ای را به حال خود رها نکرده است. در روزگار ما، تمدن و فرهنگ اسلامی از جمله در حوزه ایران در مواجهه و تصادم با فرهنگ جدید جهانی قرار گرفته و در نتیجه این مواجهه و مقایسه، امروزه خودآگاهی و ارزیابی هویت فرهنگی مان بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته و این پرسش مطرح است که ایرانی کیست و وجوه مشخصه آن کدام است. این پرسشی است که دستکم از عهد مشروطه به این طرف، ذهن روشنفکران و تا حدی مردم عادی را به خود مشغول کرده است. نظریه های مختلف و گاه متضادی درباره ایرانی بودن ارائه شده است که هر کدام به ابعاد یا جنبه هایی از هویت فرهنگ ایرانی توجه کرده اند، اما حقیقت آن است که سخن از هویت فرهنگی ایرانیان و به تبع آن، (هویت ملی شان) و تعیین عناصر سازنده آن کار آسانی نیست، زیرا قلمروی ایرانی نشین در طول تاریخ خود، سرزمین تنوع نژادها، زبان ها، اقوام، آیین ها و به اختصار، سرزمین چندگانگی فرهنگ ها بوده است.

ورود اسلام به ایران

مؤلفه ها و ویژگی های تمدن اسلامی

پاره ای از مهم ترین مؤلفه های فرهنگ و تمدن اسلامی که به موفقیت و پیشرفت اولیه آن یاری رساند، عبارت است از:

1- اندیشه جهانی، جهان شمولی و نبود مرز و محدوده: اسلام از همان آغاز، داعیه جهان شمولی داشته و خود را در حصار تنگ نژادی، قومی و زبانی محصور ن ساخته است. گرچه خاستگاه آن در میان قوم عرب بود، رسالتی جهانی را تبلیغ می کرد. از سوی دیگر، اسلام در محلی ظهور یافت که مرکز فرهنگی جهان زمان خود محسوب می شد و فرهنگ ها، تمدن ها و ادیان بزرگ آن زمان در اطراف آن حضور داشتند.

از یک سو، با شاهنشاهی ساسانی و تمدن سابقه دار آن و با دیانت زردشتی و افکار زروانی، مانوی و مزدکی در ارتباط مستقیم بود؛ و از سوی دیگر، با امپراتوری قدرتمند روم، مسیحیت و یهود، افکار گنوسی، هرمسی، صابئی و نوافلاطونی و سایر مکاتب و مذاهب دینی، فکری و عرفانی غربی مواجه بود؛ حتی، در مکه، مدینه و بعداً بصره و بغداد نمایندگان این گونه مذاهب حضور فعال داشتند. در چنین موقعیت و زمان های بود که اسلام رو به گسترش نهاد و اقوام، افکار و ادیان مختلف را که تا پیش از این کمتر با یکدیگر ارتباط داشتند، با هم مرتبط و آشنا ساخت و به گفت و گو واداشت. - تساهل و مدارا، گشادگی مشرب، آمادگی برای پذیرش افکار تازه و عناصر نتیجه انتشار فرهنگ اسلامی خصوصاً فرهنگی دیگران و تطبیق ساختن آن با روح توحیدی اسلام از دیگر ممیزات اساسی فرهنگ و تمدن اسلامی بود. تمدن اسلامی درهای خود را به روی تمدن های دیگر نبست.

3- سادگی و سهولت احکام اولیه اسلامی در مقایسه با آداب و تشریفات خسته کننده آیین های هم عصرش، همچنین برخی تشابه ها با سایر ادیان توحیدی در احکام، عبادات و مفاهیم مذهبی می توانست نقش مهمی در جذب افراد به اسلام و توسعه فرهنگ و تمدن اسلامی داشته باشد.

4- تبلیغی و بازبودن اسلام در مقایسه با آیین های بسته ای چون یهود و زردشتی، از دیگر ویژگی های دیانت جدید بود، لکن نهادهای مشخص و متشکل که اختصاصاً وظیفه تبلیغ دین را برعهده گیرد، وجود نداشت؛ با وجود این، معمولاً در میان سپاهیان مسلمان گروهی را روانه می ساختند که در دینداری و ایمان سرآمد بودند.

5- تعادل در نگرش میان دنیا و آخرت و نیز توجه به سیاست و اجتماع از دیگر ممیزات درخور توجه فرهنگ و تمدن اسلامی است. اسلام هم به عالم درون توجه داشت و هم به محیط بیرون؛ یعنی برخلاف ادیان شرق دور که بیشتر سر در گریبان خود فروبرده و صرفاً تصفیه باطن و تهذیب نفس را وجهه همت خود قرار داده بودند، اسلام هر دو جهت را لحاظ کرده؛ هم به عالم درون و تصفیه باطن، ایمان و تقوا نظر داشت و هم به تصرف در محیط بیرون و تأسیس حکومت و اصلاح امور خلق و تصدی امور اجتماعی.

6- تأکید بر عدالت و برابری اقوام و نژادها و احترام به حقوق ملل و مذاهب دیگر، از مشخصات بارز احکام اسلام بود که بعدها در زمان امویان با سیاست برتری جویی عربی ایشان به فراموشی سپرده شد. اما، اقوام نومسلمان با تفکیک عرب از اسلام و با حربه عدالت خواهی، مبارزات تساوی جویانه، خویش را به امید دستیابی به عدالت وعده داده شده در اسلام، دنبال کردند.

7- و سرانجام، باید بر ایجاد زمینه فکری برای گسترش نهضت علمی، با تأکید بر فرصت برابر برای همه اقشار اجتماعی در زمینه علم آموزی اشاره کرد. شکست حصارهای طبقاتی و در عین حال آزادی های اجتماعی که اسلام وعده می داد، به زودی تأثیر خود را بر جوامع بسته و شبه کاستی نظیر ساسانیان و ... بر جای نهاد. از نتایج مثبت ورود اسلام به ایران و سایر سرزمین های مفتوحه بود. عمومیت علم و دانش و خارج شدن آن از انحصار عده ای خاص که نتیجه آن بعدها به بار نشست، شعارهایی بود که در آن زمان طرفداران بسیاری داشت.

ادوار تطور هویت و فرهنگ ایرانی اسلامی

دوره مواجهه و ارزیابی (دوره گذر)

در قرن اول و دوم ه.ق که می توان از آن به دوره گذر یا انتقال یادکرد. در این دوره ایران مستقل نداریم بلکه ایران بعنوان بخشی از جهان اسلام و تمدن اسلامی محسوب می شود.

به رغم فتوح چشمگیر اعراب مسلمان، در میان ساکنان این مناطق، اغلب شاهد مواجهه و ارزیابی نظام فرهنگی اسلامی عربی از یک سو و فرهنگ ایرانی و رومی و همه نومسلمانان غیرعرب از سوی دیگر هستیم.

از سوی دیگر، حضور اعراب مسلمان در سرزمین های جدید منجر به گسترش و تطابق دیانت جدید و رواج زبان عربی به محیط های جدید شد. فرهنگ پذیری اعراب به علت فقدان تخصص مورد نیاز، بیش از همه در زمینه های دیوانی و اداری بود. توجه به این نکته ضروری است که روند فرهنگ پذیری، یک سویه نبود و مردم سرزمین های مفتوحه نیز از برخی عناصر فرهنگی اعراب مسلمان، از جمله زبان عربی و به خصوص عنصر دین که به هرحال اعراب مهاجر حاملان آن بودند، بهره مند گشتند.

پاره ای از سرزمین ها همچون شام، عراق، مصر و شمال آفریقا به کلی عرب زبان شدند، بلکه در ایران نیز زبان فارسی تا حد زیادی از عربی تأثیر پذیرفت و به مثابه عاملی مهم در حفظ وحدت و یکپارچگی مردم این خطه ادای وظیفه کرد. مهم تر از همه اینکه با ورود اعراب و اسلام به سرزمین های غیرعربی، ایرانیان جزئی از یک تمدن باز و جامعه ای بزرگ با تحرک اجتماعی چشمگیر شدند که وارث تمامی تمدن های پیش از خود، اعم از یونانی، سامی، ایرانی، سریانی، رومی، هندی و ... بود.

همچنین، در این دوره به لحاظ امنیت نسبی موجود، ارتباط فکری گسترده ملل مختلف مسلمان، محرک رشد و شکوفایی تمدن اسلامی شد و دیری نگذشت که این نومسلمانان، طلایه داران فرهنگ جدید شدند و در نهضت ترجمه آثار و متون علمی پیشینیان خود به زبان عربی و ترویج علوم عقلی و تضارب افکار و آراء، نقش شایان توجهی برعهده گرفتند. این امر علاوه بر تجارب و توانایی های اقوام مسلمان، تا حد بسیاری ناشی از تشویق دیانت جدید به کسب علوم و معارف روزگار بود. با وجود این، فرهنگ و تمدن اسلامی در قرون بعدی به علل گوناگون به ضعف گرایید و از گسترش بیشتر بازماند.

پس از دو قرن تلاقی فرهنگی، از اوایل قرن سوم هجری به بعد، شاهد ظهور فرهنگ ترکیبی و مشترک اسلامی، نهادینه شدن آن در رفتارهای تثبیت شده و تجلی آن در عرصه های هنر، ادبیات و معماری مردم مناطق مسلمان نشین هستیم. نومسلمانان غیرعرب، از جمله ایرانیان، از پس حیرت اولیه ناشی از سقوط نظام قبلی و ورود عناصر جدید، از طریق تطبیق خود با ارزش ها و هنجارهای جدید اجتماعی که منبعث از دین اسلام بود، به هویتی نوین دست یافت. دین تازه به مثابه پدیده ای خودی تلقی شد و به تدریج از تلاقی فرهنگ ملل نومسلمان با فرهنگ اسلامی و هم سویی آنها، فرهنگ سومی متولد شد. این دوره که به عصر زرین تمدن اسلامی مشهور گشته است از قرن سوم به بعد به بار نشست و اوج ترقی آن قرون سوم تا پنجم هجری را دربرمی گیرد.

البته شایان توجه است این مهم ناشی از انتخاب هوشمندانه و آگاهانه ایرانیان در گفتمان ایرانیت اسلامیت بود. در سه قرن اول متأثر از بافت سیاسی و نحوه عملکرد حاکمان اسلامی در سرزمینهای تابعه ای چون ایران سه نوع گفتمان رایج بود.

۱- گفتمان عربیت

۲- گفتمان ایرانیت

۳- گفتمان ایرانی اسلامیت

و ایرانیان بخوبی تفاوت این سه را تمیز داده بودند و با انتخاب گفتمان سوم خود را بعنوان بخشی از تمدن اسلامی به مرحله شکوفایی و اعتلا رساندند و اینگونه است که مشاهیر و دانشمندانی چون ابوریحان ها، ابن سیناها، رازی ها و امثالهم سربرمی آورند. چنانچه ایرانیان تازه مسلمان در زمینه بارور کردن فرهنگ و علوم انسانی نقش اساسی ایفا کردند.

افول و نزول

تمدن اسلامی مانند بسیاری تمدنهای دیگر، در طی حیات خویش دوره های اُفت و خیز متعددی را پشت سر گذارده است، اما هیچ گاه کاملاً منحل و مضمحل نشده و به موضوعی تاریخی تبدیل نگشته است. در واقع، در اوج و حضيض، تداوم خود را نیز حفظ کرده است.

نخستین دوره انقطاع یا افول تمدن اسلامی پس از یک دوره اوج، به تدریج از قرن پنجم به بعد آغاز شد و ضعف و رخوت بر تاروپود آن حاکم گردید. هرچند علت اصلی این وضعیت، عوامل درونی بود، تضادها و کشمکش های بیرونی نیز مزید بر علت شد. در فهم و تحلیل وضعیتی که این مرحله را پیش آورد، می توان به نکته های زیر اشاره کرد:

ساخت سیاسی امپراتوری اسلامی که وحدتی شکننده (دستگاه خلافت عباسی) آن را حفظ می کرد، هراز گاهی صحنه را برای قدرتمندی اقوام تازه مهیا می ساخت. هرچند معمولاً در مساجد به نام خلیفه خطبه خوانده می شد، عملاً نفوذ خلیفه به اعطای القاب و عناوین خلاصه شده بود و امیران و سلاطین با ایجاد امارتنشین های مستقل، به تضاد درونی ساختار سیاسی دامن می زدند. علاوه بر آن، ظهور هم زمان چندین مدعی خلافت فاطمیان و امویان اندلس منزلت صوری خلفای عباسی را نیز به چالش می کشید.

مصاحبه با

دکتر سمیه خانی پور

قدرت گیری غلامان ترک در دربار خلافت، افزایش قدرت وزیران و حاکمیت سلسله های شیعی همچون آل بویه، فاطمیان، قرامطه و حمدانیان، باقی مانده اعتبار عباسیان را در جایگاه وارثان پیغمبر نیز از میان برد و به درگیری های شدید قومی و مذهبی دامن زد. تساهل مذهبی مسلمانان به اهل ذمه و کلاً غیرمسلمانان، در روابط میان فرقه های اسلامی نمود نداشت. دامنه نزاع خونین میان شیعه و سنی در بغداد و سایر نقاط، حتی به درگیری های شدید میان سنی ها در ری و دیگر شهرها انجامید. هجوم بی امان ایلات و عشایر ترک و مغول از شرق و تاخت و تاز صلیبی ها از غرب، ضربات تکمیلی را بر این پیکر بی رمق وارد کرد. در بعد اقتصادی، بسط و گسترش انواع اقطاع، تضاد میان نیروهای را بیشتر ساخت و تسلط حیات «اهل قلم» و «اهل شمشیر» گریز از مرکز و تمرکز طلب یا اجتماعی ایلی و عشیره ای، زندگی شهری و یکجا نشینی را به عقب راند.

در بعد اندیشه، یونانی زدگی ناشی از نهضت ترجمه، به رغم وجود نکات مثبت آن، به سیاست زدایی جامعه علمی انجامید و سختگیری بر نیروهای عقل گرا، چون شیعه و معتزله، مباحث و تأملات فلسفی را به محاق کشاند و دوره ای از تسلط قشریون، از اصحاب حدیث ظاهری اندیش تا متکلمان اشعری مذهب، را در پی آورد که حمایت حکومت های ترک نژاد را نیز در پشت سر خود داشت. تأسیس نظامیه ها برای برقراری وحدت مذهبی اجباری و کانالیزه کردن صداها، مختلف، به قدرتمند شدن شریعت ظاهرگرا و مقابله آن با طریقت و معرفت منجر شد. احساس یأس و ناتوانی در مقابل قدرت عریان استبداد و رعب و وحشت ناشی از کشتار مغولان و صلیبی ها، تفکر صوفیانه دنیاگریز را تقویت کرد. عاقبت همه عوامل یادشده دست در دست هم، شعبه های فرهنگ و تمدن اسلامی را از جمله در ایران در مرحله ای از حیات خود کم سو ساخت. به بیان دیگر ما می بینیم که بعد از قرن سوم و چهارم با یک شیفت گفتمانی مواجه هستیم این شیفت گفتمانی باعث منجر به محاق رفتن تمامی دستاوردهای گذشته می شود. این شیفت گفتمانی ناشی از ورود عنصر ترک است، ناشی از حامیان افراطی مذهبی هست. در این دوره از قرون چهارم و پنجم ه.ق، ما شاهد چالش های مذهبی در حوزه تمدن اسلامی از جمله ایران هستیم. درگیری میان اهل قلم و اهل شمشیر ایجاد میشود. غزنویان و سلجوقیان خودشان را به عنوان حکومت های ترک مدافع اهل تسنن مطرح می کنند. طبیعتاً این شیفت گفتمانی در حوزه سیاسی بر تمامی ابعاد و از جمله در حوزه فکر و اندیشه تأثیر می گذارد. چنانچه علوم نقلی جایگزین علوم عقلی می شود و اندیشه ایرانی و هویت ایرانی ناشی از این فشردگی در یک حالت محاق قرار می گیرد، و تمدن اسلامی و از جمله در حوزه ایران دیگر از آن دوران طلایی همراه با رشد و شکوفایی و اعتلاء خبری نیست.

تأکید بر مفهوم روح ایرانی در توضیح گرایش ایرانیان به تشیع در بین عالمان و نویسندگان مختلف دیده می‌شود. عده‌ای این موضوع را با روح عدالت‌خواهی و مساوات‌طلبی ایرانیان که در رفتار و سلوک اهل بیت نیز وجود داشت می‌فهمند. شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام در خصوص گرایش ایران به تشیع می‌نویسد: «حقیقت مطلب این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است که ایرانی روح خود را با اسلام تشیع سازگار دید و گم گشته خود را در اسلام یافت. ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را در خاندان رسالت یافتند.» صفویان به‌عنوان یک خاندان اصیل ایرانی علاوه بر این که مانند خاندان ساسانی نقش وحدت دینی را به خوبی فهمیده بودند، روح ایرانی را نیز به خوبی درک کرده و دریافته بودند که تشیع چه نفوذی در اعماق و قلوب ایرانی‌ها دارد. از این رو از مذهب به‌عنوان منبع کسب مشروعیت استفاده می‌کردند.

حسین گودرزی در این خصوص می‌نویسد: «صفویان از طریق امام هفتم نسب خود را به امام حسین(ع) می‌رساندند. این نسب به طوری هوشمندانه در بین مردم تبلیغ می‌شد و باعث مشروعیت می‌شد، زیرا امام حسین(ع) با دختر آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده بود، به این ترتیب علاوه بر ریشه مذهب اعتبار آنها با فره ایزدی و شاهان باستانی گره می‌خورد.» هانری کربن این نقطه یعنی شهربانو را محل تلاقی ایران مزدایی و ایران شیعی می‌داند و می‌نویسد: «طبق یک روایت پایدار ایرانی، شاهزاده خانم شهربانو دختر آخرین شهریار ساسانی، یزدگرد سوم همسر حضرت حسین ابن علی(ع) سومین امام شیعیان شد. ایران مزدایی و ایران شیعی بدین شکل به طرز کنایه‌ای در پرتو شمایل‌شناسی و جای‌شناسی جغرافیایی به هم پیوست.» کربن معتقد است که ایرانیان دین و آیین قدیم خود را با آیین جدید تطبیق دادند و چهره‌ها، اسطوره‌ها و سنت‌های قدیمی را در آئینه هنجارهای جدید شیعی از جمله اهل بیت پیامبر(ص) و معصومین مشاهده کردند. وی در بازتولید این اساطیر باستانی در ارزش‌های شیعی به حلول فرشته سپندارمذ که در اوستا فرشته زمین و در فلسفه اشراق سهرودی در جمع فرشتگان انواع جای داشت، اشاره می‌کند. وی می‌نویسد اسلام ایرانی ارزش‌های این فرشته را به فاطمه زهرا(س) نسبت داد. حسین کاظم‌زاده از روشنفکران هویت‌اندیش مشروطه می‌نویسد: «عصر صفوی دوره شکفتن غنچه‌های امید ایرانیان و موسم بهار آمال شیعیان است.» ایرانیان به دنبال آزادی و روشنائی بودند و صفویه این غذای معنوی را با رسمیت بخشیدن به تشیع برای ملت فراهم کردند.

جنبش مشروطه و هویت ایرانی اسلامی

انقلاب مشروطه نقطه عطف رویارویی هویتی ایرانیان با مدرنیته است که از آن به عنوان انقلابی برگرفته از مفاهیم مدرن در تمایز با سپهر اندیشه و هویت سنتی یاد می‌شود. مشروطیت سرفصلی جدید از تاریخ ایران است که تحولات آن بر تاریخ سیاسی ایران در قرن بیستم سایه افکنده است و بر فرهنگ، اقتصاد و سیاست کشور ما تأثیری غیرقابل انکار نهاده است. یکی از گفتمان‌های هویتی مندرج در مشروطه گفتمان تجددگرایی است که درک آن می‌تواند به کشف زوایای نامشکوف هویت ایرانی در این مقطع یاری رساند. طیف تجددگرایان متشکل از گروه کوچکی اما رو به گسترش از روشنفکران و نخبگان بودند که یا دارای زمینه تحصیلاتی جدید یا اغلب صاحب منصب دولتی، بازرگان، سیاح، دیپلمات و یا افرادی خود ساخته بودند که با اندیشه مدرن آشنایی یافتند.

این نخبگان اولین منادیان گفتار هویت ملی و در سطحی کلان‌تر، نخستین راویان گفتار دولت - ملت مدرن بودند. این گروه کوچک در طی روند تحولات سیاسی، خصوصاً در دوران جنبش مشروطیت توانستند ایدئولوژی خود را در جامعه ایران گسترش دهند.

پس از آن و در هفتم قمری جامعه ایرانی‌ها با ر دیگر با یک شک مهم تاریخی و البته فاجعه بار مواجه می‌شود، یعنی حمله مغول‌ها به ایران. این ایلغار منجر به تخریب و نابودی تمامی زیرساخت‌های مادی و معنوی جامعه ایرانی می‌شود. پیامد این امر فسادگی و ناامیدی ایرانیان است. پدیده صوفیگری و ترویج افکار صوفیانه و شکل گیری خانقاه‌ها متأثر از این شرایط است.

شکل‌گیری حکومت صفویه و هویت ایرانی اسلامی

پس از آن و در قرن دهم قمری با ظهور صفویه شاهد بازتولید هویت ایرانی-اسلامی هستیم. ظهور صفویه در ایران نه تنها زمینه‌ساز وحدت ارضی کشور شد بلکه، باعث بازتولید نوعی از هویت ملی جدید شد که تا اندازه زیادی تحت حمایت دولت بود. در این دستگاه تشیع نقش عمده‌ای در شکل‌دهی و تمایز هویتی در برابر مهم‌ترین دگرهای خارجی یعنی عثمانیان و ازبکان داشت. اتحاد مذهبی که پس از شکل‌گیری صفوی تقریباً در سراسر بلاد ایران رخ داد، کارکرد هویت‌بخش از طریق همگون‌سازی جامعه را در پی داشت.

پس از ورود اسلام به ایران جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی که حاصل عدم اشتراک در مذهب بود زبان‌های جبران‌ناپذیری بر پیکره جامعه وارد کرده بود. هنگامی که این تشتت با ملوک‌الطوایفی همراه می‌شد، شیرازه کشور از هم می‌گسست. بنابراین مهم‌ترین پیامد ظهور صفویه همگون‌سازی مذهبی و ایجاد دولتی قدرتمند بود که برخی معتقدند باید آن را نخستین دولت ملی ایران محسوب کرد.

رسمیت تشیع زمینه‌ساز هویت ارضی و سیاسی برای کشور شد و در عین حال این انگیزه را فراهم کرد تا ایران بتواند در برابر مهیب‌ترین ماشین جنگی جهان آن روز (عثمانی) تاب آورد. صفویه با تکیه بر تشیع از یک طرف و هویت ایرانی از سوی دیگر، این دو مقوله را به طرز تفکیک‌ناپذیری یکپارچه کرد. صفویه روایتی جدید از هویت ایرانی ارائه کرد که با الزامات جامعه جدید ایران پس از اسلام، انطباق داشت و بقای کشور را تضمین می‌کرد. این کوشش را می‌توان در چارچوب آنچه که امروز بازسازی ملت نامیده می‌شود نیز توضیح داد. حکومت صفوی به شکل بارزی بر ایرانیت تأکید داشت. تأمین تمامیت ارضی و احیای ایران در دستور کار حکومت قرار داشت و ابداعات حکومتی برای بسط این هویت، نشانگر بارز حضور و وجود جنبشی ایران‌خواهانه در عصر پیشامدرن چون صفویه است. صفویان در حوزه تشیع هم اقدامات و ابداعات تبلیغی شایسته‌ای انجام دادند. سکه شاه اسماعیل با عبارت لا اله الا الله و محمدا رسول الله و علی ولی الله نخستین بار ضرب شد. صفویه همچون ساسانیان برای نهادینه کردن ارزش‌های خود (تشیع و ایرانیت) به «ابداع سنت» روی آوردند و از طریق یکسری شبکه‌ها، نمادها، روزهای ملی و دینی مانند نوروز و ایام محرم و راهاندازی مراسم‌ها و آیین‌های خاص به ترویج ارزش‌ها در سطح قلمرو سرزمینی پرداختند که در نهایت توانست منجر به ارائه یک روایت روزآمد و کاربردی از هویت ایرانی شود. روایتی که در دوران پس از مشروطه به صورت‌بندی کامل هویت ملی منجر شد.

مصاحبه با

دکتر سمیه خانی پور

در نتیجه، حق حاکمیت ملت را، که دستگاه‌های حاکم در یک قرن اخیر غصب کرده بودند، به صاحبان اصلی آن یعنی جامعه بازگردانده شد. و تأکید بر این لایه هویتی، که تحت تأثیر تجدد بود، و نفی و برکنار زدن هویت دینی و اسلامی دنبال گردید. اگر از دین و اسلام هم سخنی به میان می‌آمد، برای این بود که بر به‌کارگیری شیوه‌های غربی تأکید، و پذیرش آنها را برای عامه ساده‌تر کند.

هویت مشروعیت‌بخش در دوران پهلوی اول و دوم

بعد از ناکام ماندن مشروطه و به‌وجود آمدن بحران‌ها، بخش عمده‌ای از روشنفکران و توده مردم، که امیدوار بودند مشروطیت موجبات بهبودی اوضاع ایران را فراهم آورد، ناامید و مأیوس شدند، به‌این ترتیب دغدغه آزادی از جامعه رخت برپست و تب نظم و امنیت بالا گرفت. ملک الشعرای بهار نوشته است: «در جراید اکثریت یک فکر مکرر گفته می‌شود و آن این بود که مردم غیر از نان و امنیت چیزی نمی‌خواهند. این‌گونه بود که بسیاری از روشنفکران و طرفداران جنبش مشروطه ظهور رهبری توانا و مقتدر را به انتظار نشستند تا شاید به اعجاز مشیت آهنگش دروازه‌های ترقی و پیشرفت بر ایرانیان گشوده شود. اینان سرانجام گم‌شده خود را در لباس قزاقی سخت‌کوش و بارآده به نام رضاخان یافتند. به‌این ترتیب آنان، که مدت‌ها برای استقرار آزادی و عدالت مبارزه کرده بودند، برای نیل به پیشرفت و ترقی و نظم و امنیت به سلطنت رضاخان دل بستند».

با روی کار آمدن دولت نوگرایی رضاشاهی، پروژه نوسازی آغاز گردید. این وضعیت، تقابل میان فرآیند نوسازی و ارزش‌های هویت دینی را در پی داشت. شکاف حاصل از این منازعه، که تا روزهای آخر عمر سلسله پهلوی ادامه داشت، به مداخله دولت، که تجددگرایان نیز از آن حمایت می‌کردند، منجر گردید. در این رویکرد دولت، با ترویج ایدئولوژی شاهنشاهی و تفسیر خاصی از هویت ایرانی پیش از اسلام، تلاش کرد نوعی هم‌نوایی میان نظام سیاسی و ملت ایجاد کند و در مقابل پدیده‌های تهدیدکننده نوسازی مقاومت نماید.

رضاشاه، تحت تأثیر الگوهای بیرونی، اصلاحات را از سرگرفت و با جذب امکانات مالی، طرح افزایش توان نظامی و خرید سلاح‌های جدید، ایجاد بانک سپه، تأسیسات زیربنایی، راه‌ها و وسایل ارتباطی، امکانات پزشکی، تأسیس سازمان ثبت احوال را دنبال کرد. اصلاحات نوسازی فرهنگی رضاشاه بر سه محور ناسیونالیسم باستان‌گرا، تجددگرایی و مذهب‌زدایی می‌چرخید. این مسیری بود که تمام دستگاه‌های فرهنگی و هویت‌ساز نظام پهلوی در پیش گرفتند. از جمله اقداماتی که رضاشاه در زمینه باستان‌گرایی و هویت ایرانی انجام داد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

توسعه مراکز آموزشی جدید، نشر و ترجمه کتاب‌های نویسندگان اروپایی از ابزارهای مؤثر این گروه‌ها برای پیشبرد گفتار هویت ملی به حساب می‌آمد. روشنفکران این دوران در نظریه تأسیس دولت - ملت مدرن به ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی ملت‌ساز عنایت داشته‌اند.

به عبارت دیگر، آشنایی بیشتر روشنفکران ایرانی با نمونه‌های دولت ملی در اروپا و ایدئولوژی سیاسی ناسیونالیسم به عنوان گفتمان مسلط دولت - ملت‌سازی مدرن موجب رشد و گسترش اندیشه ناسیونالیسم ایرانی شد. افرادی چون جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی از سرآمدان این رویکرد بودند.

روشنفکران در این دوره بیش از آنکه به تحولات فکری غرب توجه کنند، نوعی الگوبرداری از اصلاحات سیاسی کشورها، به‌ویژه اصلاحات محمدعلی در مصر و تنظیمات عثمانی، را آغاز کردند. در مرحله بعدی به اصلاحات فکری و فرهنگی توجه شد. در این وادی عده‌ای بر مجادله بی‌پایان سنت و تجدد تأکید می‌کردند و تنها راه منطقی را ترک الگوها و افول باورها و ارزش‌های سنتی می‌دانستند. بنابراین گذار از مرحله دینی به مرحله علم تجربی را حرکتی عقلانی و ضروری تلقی می‌کردند.

رویارویی سنت‌های دینی و ارزش‌های برآمده از تمدن جدید، در حوزه هویت و رفتار مسلمانان، به‌ویژه نخبگان فکری و سیاسی، تأثیرات عمیقی برجای گذاشت و زمینه‌های شکل‌گیری بحران هویت را سبب گشت. به بیانی دیگر چالش بین سنت و مدرنیته/تجدد.

اصالت دادن به عقل بشری در مقابل حدیث مذهبی، تأکید بر ضرورت قانون و توجه به حقوق و آزادی‌های فردی و اومانیسم، و ارج نهادن به مقام والای انسان، که مظهر عقل و کمال است از ارکان اساسی اندیشه این دسته از تجددگرایان به شمار می‌آمد. اخذ علوم و فنون و حتی مدنیت غربیان، راه حل آنان برای خروج از عقب‌ماندگی جامعه ایران و پیمودن مدارج پیشرفت و ترقی بود. تلقی این متفکران از هویت خود، آنها را به تقابل با هویت اسلامی کشاند. آخوندزاده، یکی از پایه‌گذاران این تفکر بود. روشنفکران دوران مشروطه نه به حق الهی پادشاهان، بلکه به حقوق واگذارناشدنی فرد معتقد بودند. آنها نه مزایای استبداد سلطنتی و محافظه‌کاری سیاسی، بلکه اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم و حتی سوسیالیسم را تبلیغ می‌کردند و از ظلال‌های روی زمین تک‌ریم نمی‌کردند، بلکه اصول برابری، آزادی و برادری را می‌ستودند.

از این رو، پیامد آشنایی متفکران ایرانی با غرب تقابل میان هویت دینی جامعه ایرانی با مفاهیم غیر مذهبی غرب بود؛ یعنی با وقوع انقلاب مشروطیت بنیان معرفت‌شناختی ایرانیان متحول شد و بنیادهای تازه‌ای برای زیست سیاسی و اجتماعی آنان ترسیم گردید. در نتیجه، «امنیت»، «ملت»، «وطن» و «آزادی» در کانون گفتمان جدید نشست و «پیشرفت مادی»، «اصلاح حکومت»، «دموکراسی»، «جمهوری» و مشروطیت شعار هر انجمن و حزبی شد.

با پس نشستن مفهوم ملت شیعه اثنی‌عشری و پیش آمدن مفهوم ملت ایران، سرچشمه و مدار قدرت از الله و ظل‌الله به ملت ایران و مجلس شورای ملی انتقال داده شد. با انقلاب مشروطه، که فرآیند این گونه ساختار شکنی و بازسازی گفتمانی بود، دوره نوینی آغاز شد که سیاست از دایره سلطه سلطان و قدرت تنبیه و شکنجه و اعدام به دست او گسیخته، و به گستره معنایی نو «قدرت ملت» و توانایی و حق شرکت همگان در تصمیم‌گیری‌های کشوری و ملّتی کشانده شد. بدین ترتیب هویت ملّی در عصر مشروطه هویت شهروندان آزاد ایرانی دانسته شد.

اما در دوران پهلوی نه تنها به لایه هویتی اسلام توجهی نشد، بلکه برای حذف این لایه از عرصه جامعه تلاش‌هایی شد و این خط‌مشی، چه در دوران پهلوی اول و چه در دوران پهلوی دوم، مدنظر قرار داشت.

پهلوی دوم، برای موفقیت در پروژه نوسازی خود، آشکارا الگوی راهبری خود را براساس سیاست‌ها و اقدامات پهلوی اول استوار کرد و مانند پدرش، دگرگونی ارزش‌های مذهبی حاکم بر جامعه ایران را ضروری دانست و این مستلزم کاهش نفوذ مذهب و رهبران مذهبی بود. در نتیجه این هدف، اسلام در گفتمان پهلوی به مثابه پدیده‌ای تحمیلی به سرزمین کوروش و داریوش و هخامنشیان و ساسانیان به شمار می‌رفت که هدفی جز آلوده کردن اصالت و هویت شفاف این مرز و بوم نداشت. ویژگی‌های گفتمانی اسلامی به مثابه ویژگی‌های ویرانگر، غیرطبیعی، خطرناک و تهدیدزا تعریف می‌شدند که ضرورت استراتژی نظارت و کنترل مستمر را ایجاب می‌کردند.

بدین ترتیب، جامعه به دو سلسله متضاد تقسیم شد. در یک طرف ایرانیان اصیل که «خودی» تعریف می‌شدند قرار داشتند و در سوی دیگر، اسلام‌گرایان، ارتجاع سیاه، مردمان غافل، مجرمان خشونت‌پیشه و بیگانگانی که اعضای نامطلوب خانواده و تهدیدی برای خودی‌ها محسوب می‌شدند، از این‌رو یا می‌بایست طرد و حذف می‌شدند یا به جرگه خودی درمی‌آمدند و فرایند شبیه شدن را طی می‌کردند.

برگزاری جشن‌های شاهنشاهی، به‌ویژه جشن‌های 2500 ساله، که با هدف ترویج سنت‌های باستانی و ایدئولوژیک شاهنشاهی برپا می‌شد، با هزینه‌های هنگفتی همراه بود. تمام برنامه‌ها با هدف بزرگ کردن نمادهای ایرانیت و به‌ویژه شاه و تجلیل از آن بود. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که پهلوی مشروعیت خود را در قالب هویت ایران باستان با گرایش به تجدید تعریف می‌کرد و در پی تسلط این هویت بر هویت اسلامی بود. رژیم پهلوی بیشتر ارزش‌های اسلامی را فدای ارزش‌های ملی‌گرایانه کرد. او به امید واهی بازگشت به عظمت ایران باستان، تمسک به ارزش‌های ناسیونالیستی را به صورت جدی دنبال می‌کرد. در این دوران، اصالت با هویت ایران باستان بود که در مقابل هویت دینی و اسلامی قرار داشت. رژیم تلاش می‌کرد با احیای میراث ایرانی قبل از اسلام برای خود مشروعیت ایجاد کند. به این دلیل به طور فزاینده‌ای بر سنت‌ها، آیین‌ها و افتخارات ایرانی قبل از اسلام، به عنوان تنها شالوده مشروعیت حکومت، تأکید می‌شد.

در نتیجه، نظام شاهنشاهی برای مبانی مشروعیت خود به پشتوانه مستحکم فلسفی، تاریخی و فرهنگی نیاز داشت، از همین‌رو مبلغان و مروّجان نظام، از سنت سه‌هزارساله شاهنشاهی و فلسفه سیاسی آن، که مبتنی بر «فر» شاهنشاهی و ودیعه‌ای الهی بود، سخن گفتند. اما در این میان جامعه ایران در میانه گذار از ارزش‌های قدیمی و استقرار نیافتن ارزش‌های نوین قرار گرفت و از تعریف هویت ملی در مانده و دچار گم‌گشتگی شد. در نتیجه به هویت اسلامی چنگ انداخت و همین مسئله به انقلاب اسلامی انجامید؛ لذا این مسئله به تسلط لایه هویتی اسلامی انجامید و باعث شد جامعه به سوی ارزش‌های اسلامی سوق پیدا کند.

ترویج باستان‌گرایی با تأکید بر یکتایی نژاد آریایی، توجه به شاهان قدیم و نشان دادن عظمت دولت‌های شاهنشاهی ایران، تأسیس فرهنگستان زبان فارسی و انجمن آثار ملی که برای بازسازی آثار باستانی و بناهای تاریخی، که به زعم شاه سیمای درخشان تمدن پرشکوه ایران باستان بود، تشکیل شد. ایجاد بنیاد آرامگاه فردوسی، تغییر شکل آرامگاه حافظ، و برگزاری جشن هزاره فردوسی و دعوت از خاورشناسان، مورخان و شاعران سراسر جهان برای شرکت در جشن هزاره فردوسی به تهران، از اقدامات دیگری بود که انجام شد.

تجددگرایی و تضعیف ارزش‌های دینی در کارکردی تعاملی، بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی دولت رضاشاه محسوب می‌شد. ریشه‌دار بودن تفکر دینی و مبانی ارزش‌های حاکم بر جامعه ایرانی، مانعی جدی بر سر راه فرایند مدرن‌سازی در این دوره به شمار می‌رفت. از این‌رو، دولتمردان از راه رواج بی‌قیدی و تحقیر نهادهای دینی و سنت‌های ملی، پیکار خود را علیه مذهب آغاز کردند.

حضور میسیون‌های مذهبی، تأسیس مدارس جدید، بازگشت اشراف‌زادگان تحصیل‌کرده از فرنگ، تأسیس کانون‌ها و انجمن‌های روشنفکری، رفع و کشف حجاب بانوان، تغییر نظام آموزشی و ... از جمله فعالیت‌هایی بود که در زمان رضاشاه به طور گسترده انجام شد. تمامی این اقدامات و اصلاحات فرهنگی در پی ایجاد هویت جمعی جدید و مبانی مشروعیت دولت مطلقه رضاشاه بود که تأکید بر ناسیونالیسم تجدیدگرا جوهره اصلی آن به شمار می‌آمد.

اندیشه‌های ناسیونالیستی رضاشاه، بر تاریخ ایران باستان، آن هم از دیدگاه بسیار محدود نژاد آریایی و شوونیسم میهنی تأکید می‌کرد. می‌توان در این باره به مفاهیمی چون شاه‌دوستی، میهن‌پرستی و باستان‌گرایی و ایرانیت اشاره کرد. روشنفکران حامی این رویکرد ایرانیت ناب را در ایران قبل از اسلام جستجو می‌کردند. آنان با ستایش مبالغه‌آمیز از ایران باستان، تصویری رویایی از تمدن و فرهنگ آن دوره ارائه می‌نمودند.

در این دیدگاه، ایران پیش از اسلام مهد تمدن محسوب می‌شد که تمام شاخصه‌های مدنیت و پیشرفت را در خود داشت. در واقع رضاشاه و سایر نخبگان رژیم به دنبال هویت‌سازی برای ایرانیان بودند که مشروعیت مورد نیاز خود را تأمین کنند. در این هویت‌سازی، مذهب جایگاه چندانی نداشت و فقط کوشش می‌شد ناسیونالیسم ایرانی به عنوان هویتی فراگیر بر فراز همه لایه‌های هویتی دیگر قرار گیرد و از همین‌رو حکومت هویت مشروعیت‌بخشی خود را در قالب ناسیونالیسم غیر دینی غرب‌گرا توجیه می‌کرد.

تفاوت اصلی و اساسی هویت در دوران پهلوی و مشروطه را می‌توان چنین بیان کرد که در دوران مشروطه، لایه هویت تجدید به‌ویژه بر روشنفکران مسلط بود؛ البته اکثر روشنفکران می‌کوشیدند متعارض نبودن لایه هویتی اسلامی با تجدید را مطرح کنند. آنها اسلام یا غرب را به گونه‌ای تفسیر می‌نمودند که همپوشانی داشته باشد تا تعارضات این دو لایه را به حداقل برسانند. به نوعی، در دوران مشروطه، لایه هویتی اسلامی را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که در جهت غرب و اهداف تجدید قرار گیرد؛ هر چند عده‌ای از علما و روحانیون در برابر این اقدامات مقاومت می‌کردند.

مصاحبه با

دکتر سمیه خانی پور



نتیجه گیری

بررسی های تاریخی نشان داد سه نقطه عطف تاریخی ایران : ورود اسلام به ایران، ظهور صفویه و جنبش مشروطه ارتباط مستقیم و بلافصل با هویت ایرانی اسلامی دارد. چنانچه در مرحله اول همانطور که بیان کردیم ایرانیان در بسیاری زمینه ها از اعراب جلو افتادند. همچنین، آنان به عنوان حلقه واسط در تفکیک اسلام از عرب و سازگاری اندیشه های ایرانی و اسلامی و ارتقا و اعتلای آن نقش مهمی بازی کردند و گذشته باستانی را با دین جدید پیوند زدند و در سایه دیدگاه غیرطبقاتی اسلام از عرب و خارج شدن علم از انحصار طبقه ای معین، در قرن های بعدی، طلایه داران فرهنگ اسلامی شدند؛ فرهنگی که در دامن اسلام پرورش یافت، ولی ارتباط چندانی با اعراب نداشت.

ایرانی برخلاف عرب توانست با نبوغ خویش اسلام را در چارچوب های قومی و ملی محصور نکند و جنبه های جهانی آن را تفوق بخشد. با ورود اسلام به ایران، جامعه بسته و کم ارتباط ساسانی جزئی از یک تمدن باز و جامعه ای بزرگ با تحرک اجتماعی چشمگیر شد که به لحاظ دیدگاه جهان شمول اسلام، وارث تمامی تمدن های قبل از خود بود.

با ظهور صفویه آنها از سه عنصر ایرانییت، دولتمداری متمرکز ایرانی و تأکید بر وحدت دینی کشور برای احیای ایران جدید بهره بردند. صفویان دین را تبدیل به خمیرمایه ای مهم در هویت ایرانی کردند و با تأکید بر تاریخ گذشته ایران شهری به احیای ایران سیاسی پرداختند.

با وقوع انقلاب مشروطه هویت ایرانی اسلامی دوره جدیدی را تجربه کرد. بدین معنا که پیامد آشنایی متفکران ایرانی با غرب تقابل میان هویت دینی جامعه ایرانی با مفاهیم غیر مذهبی غرب را در پی داشت؛ یعنی با وقوع انقلاب مشروطیت بنیان معرفتشناختی ایرانیان متحول شد و بنیادهای تازه ای برای زیست سیاسی و اجتماعی آنان ترسیم گردید. در نتیجه، «امنیت»، «ملت»، «وطن» و «آزادی» در کانون گفتمان جدید نشست و «پیشرفت مادی»، «اصلاح حکومت»، «دموکراسی»، «جمهوری» و مشروطیت ارکان هویت شد. این امر از سویی جامعه ایرانی را به چالش کشاند. یعنی چالش بین نظم پیشین و نظم پسین و عبارتی سنت و مدرنیته. دولتمردان و روشنفکران ایرانی به انحای مختلف به این امر پاسخ دادند. برخی چون آخوندزاده با گفتمان ایرانییت صرف به تقابل با گفتمان میانه روی ایرانییت اسلامیت برخاستند

برخی چون ملکم سعی کردند با تحلیل سنت و مدرنیته نقطه تعادلی را حفظ کنند و برخی چون شیخ فضل الله نوری با تأکید ویژه بر سنت مشروطه مشروعه را مطرح کردند. مسئله ای که هنوز دامنگیر جامعه ایرانی است و نتوانسته است از آن عبور کند.

در دوره پهلوی سرمشق های اساسی هویت سازی متجدد بر 1- دولت گرایی 2- ایجاد جامعه ای شبه غربی 3- پهلویسم و یا ایران گرایی و شاه پرستی. 4- سکولاریسم مبتنی گردید. رژیم پهلوی بیشتر ارزش های اسلامی را فدای ارزش های ملی گرایانه کرد. پهلوی تلاش می کرد با احیای میراث ایرانی قبل از اسلام برای خود مشروعیت ایجاد کند. به این دلیل به طور فزاینده ای بر سنت ها، آیین ها و افتخارات ایرانی قبل از اسلام، به عنوان تنها شالوده مشروعیت حکومت، تأکید می شد. این امر با واکنش جامعه ایرانی معتقد و پایبند به هویت ایرانی اسلامی منجر شد. در واقع انقلاب اسلامی ۵۷ متأثر از این تقابل شکل گرفت.

بنابراین به نظر می رسد راه برون رفت از مسائل و آسیب های کنونی جامعه ایران نظر به تجربه و الگوی موفق هویت ایرانی اسلامی در قرون سوم و چهارم هجری، الگو برداری و تأثیری پذیری از این تجربه زیسته موفق متناسب با بافت مکانی و زمانی جامعه ایران کنونی باشد. زیرا شاخصه های اسلامی قرون مزبور مبتنی بر اسلام ناب سیره نبوی است، و این شاخصه های ناب و اصیل و به دور از هرگونه تفریط و افراط باعث شد که جامعه ایرانی جذب نظم جدید یعنی اسلام بشود و هویت ایرانی- اسلامی شکل بگیرد. و پس از آن نقش مهمی در توسعه علمی فرهنگی و تمدنی این هویت جدید داشته باشند.

خبر 1

در هفته اول شروع کلاس های حضوری 1401_1402 در روز جمعه 15 مهر ماه، دانشجویان با هماهنگی اساتید و خانواده مرحوم تجدد به دیدار آرامگاه وی رفتند. این فرصتی برای ورودی های جدید ایران شناسی شد که هم با خانواده و شخصیتی که بستری برای شناخت تاریخ و هویت ایرانی فراهم کرده و حضور ما در این جمع مدیون این خانواده و این شخصیت است آشنا شوند. آرامگاه مرحوم حسین تجدد در روستای جعفرآباد در فاصله 30 کیلومتری مرکز شهر رفسنجان قرار دارد.



خبر 2

انجمن ایران شناسی مبتنی بر فعالیت های برنامه ریزی شده خود، در روز سه شنبه 3 آبان ماه برای نو دانشجویان جلسه معارفه و خیرمقدم برگزار کردند.

طی این معارفه از اساتید محترم دعوت به عمل آمد تا نکات آموزشی مد نظر ایشان را بیان کنند. سرکار خانم محدثه عرب دبیر محترم انجمن ایران شناسی ضمن خیر مقدم خدمت دانشجویان جدیدالورود، به معرفی انجمن و فعالیت های انجمن در ترم گذشته پرداختند.



با ما در ارتباط باشید در :

t.me/association_shenasi

[@iranology_vru](https://www.instagram.com/iranology_vru)



راگه نامه

گاهنامه انجمن علمی دانشجویی ایران شناسی دانشگاه ولی عصر(عج) رفسنجان

شماره دوم آذر ماه 1401